

سلسله انتشارات

نشر قطره - ۵۲۳

علوم اجتماعی - ۵۳



نشر قطره

آشنایی، منوچهر، ۱۳۱۱ -  
جامعه‌شناسی شناخت: مقدمات و کلیات / منوچهر آشنایی. - تهران: نشر قطره،  
۱۳۸۳.  
۲۹۶ ص. - (سلسله انتشارات نشر قطره، ۵۲۳. علوم اجتماعی؛ ۵۲)  
فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا  
۱. شناخت (جامعه‌شناسی). ۲. شناخت (فلسفه). الف. عنوان.  
ج ۲ / ۱۷۵ / BD  
۳۰۶/۴۲  
م ۸۲-۳۵۴۸۴  
کتابخانه ملی ایران

شابک: ۵-۳۹۸-۳۲۱-۹۶۴ ISBN: 964-341-398-5

# جامعه‌شناسی شناخت

(مقدمات و کلیات)

دکتر منوچهر آشتیانی

www.ketab.ir



نشر قطره

جامعه‌شناسی شناخت (مقدمات و کلیات)

دکتر منوچهر آشتیانی

چاپ اول: ۱۳۸۳

لیتوگرافی: طاووس رایانه

چاپ: سارنگک

تیراژ: ۱۱۰۰ نسخه

بها: ۲۵۰۰ تومان

حق چاپ برای نشر قطره محفوظ است.

دفتر مرکزی و فروش: خیابان فاطمی، خیابان ششم، پلاک ۹

تلفن: ۳-۸۹۷۳۳۵۱ دورنگار: ۸۹۶۸۹۹۶

صندوق پستی ۳۸۳-۱۳۱۴۵

Printed in The Islamic Republic of Iran

## فهرست مطالب

پیش‌گفتار.....	۹
مقدمه.....	۱۳
فصل اول: طرح کلی موضوع‌ها و مسائل اساسی جامعه‌شناسی شناخت ..	۳۹
بخش ۱: معنی و مفهوم جامعه‌شناسی شناخت.....	۴۱
الف. تعاریف گوناگون.....	۴۱
ب. نتیجه‌گیری از بحث‌های مربوط به تعاریف و طرح تعریف کلی مقدماتی.....	۴۷
بخش ۲: زمینه کلی تاریخ پیدایش جامعه‌شناسی شناخت و اشکال قبلی آن ..	۵۳
ارزیابی کلی و نتیجه‌گیری.....	۸۵
بخش ۳: جامعه‌شناسی شناخت و گرایش‌های معرفت‌شناختی و انسان‌شناختی عقبگاه آن.....	۱۰۱
ارزیابی کلی و نتیجه‌گیری.....	۱۱۵
بخش ۴: انواع مختلف جامعه‌شناسی شناخت و گرایش‌ها و دیدگاه‌های گوناگون آن ..	۱۲۱
تقسیم‌بندی اول.....	۱۲۱
نوع آلمانی جامعه‌شناسی شناخت.....	۱۲۲
نوع امریکایی جامعه‌شناسی شناخت.....	۱۲۵
تقسیم‌بندی نوع دوم.....	۱۲۸
تقسیم‌بندی نوع سوم.....	۱۳۱

۱۳۵	دیدگاه‌ها و گرایش‌های گوناگون جامعه‌شناسی شناخت
۱۳۵	جغرافیاگرایی
۱۳۶	رویکرد تکنولوژیک
۱۳۷	نظریه فیزیولوژیکی و ماتریالیستی
۱۳۸	نظریه نژادگرایی (راسیسم)
۱۳۸	اعتقاد به سائق‌ها
۱۴۰	نظریه نفع (یا مصلحت) گرایی
۱۴۱	نظریه ایده‌آلیستی
۱۴۳	دو نظریه جامعه‌شناختی
۱۴۳	نوع اول نظریه اجتماعی
۱۴۵	نوع دوم نظریه اجتماعی
۱۴۵	نتیجه‌گیری کلی
	فصل دوم: موضوع‌های مربوط به پهنه جامعه‌شناسی شناخت و تعیین محتوای کلی این جامعه‌شناسی
۱۵۳	بخش ۱: جامعه‌شناسی شناخت و رابطه آن با گرایش‌های دیگراندیشه‌ای و جامعه‌شناختی
۱۵۵	جامعه‌شناسی شناخت و تاریخ‌گرایی
۱۶۲	جامعه‌شناسی شناخت و نظریه مربوط به برگزیدگان و هوشمندان
۱۶۴	نظریه‌های مربوط به برگزیدگان و جامعه‌شناسی شناخت
	جامعه‌شناسی شناخت و آرای مربوط به هوشمندان (با روشنفکران (Intelligentsia)
۱۶۹	زمینه قبلی نظریات مانهایم
۱۷۱	روشنفکران از دیدگاه مانهایم
۱۷۹	جامعه‌شناسی شناخت و آرمان‌شناسی (Ideologien Lehre, Ideology)
۱۷۹	توضیحات مقدماتی
۱۸۳	پیوستگی شناخت‌ها به جامعه و دگرگون شدن آرمان‌شناختی آن‌ها
۱۹۹	نتیجه‌گیری

- نمونه بحث دربارهٔ ایدئولوژی در باور مانهایم ..... ۲۰۱
- بخش ۲: جامعه‌شناسی شناخت و ارتباط آن با جامعه‌شناسی‌های دیگر .. ۲۰۷
- طرح مسئله ..... ۲۰۷
- نمونه‌هایی از نظریه‌های جامعه‌شناختی معرفتی - دینی ..... ۲۱۱
- جامعه‌شناسی شناخت و تمدن‌شناسی ..... ۲۱۶
- ارتباط بیرونی جامعه‌شناسی شناخت با تمدن‌شناسی ..... ۲۱۶
- ارتباط درونی جامعه‌شناسی شناخت با تمدن‌شناسی ..... ۲۱۸
- جامعه‌شناسی شناخت و ارتباط آن با جامعه‌شناسی ادبیات و هنرها . ۲۲۱
- بخش ۳: طرز کار در جامعه‌شناسی شناخت و روش‌ها و ملاک‌های آن ... ۲۳۱
- ۱- درآمد ..... ۲۳۱
- ۲- تعیین شناخت‌ها در جامعه‌شناسی شناخت ..... ۲۳۷
- طرز کار در جامعه‌شناسی شناخت و روش‌های آن ..... ۲۵۰
- نظریه‌های اجتماعی و برد آن‌ها و آزادی اندیشهٔ انسان ..... ۲۵۵
- جامعه‌شناسی شناخت و فلسفهٔ جامعه و تاریخ ..... ۲۵۷
- یادداشت و فهرست منابع و مآخذ ..... ۲۵۹
- الف. مربوط به قسمت پیش‌گفتار ..... ۲۵۹
- ب. مربوط به فصل اول ..... ۲۶۵
- مآخذ و مستندات (Bibliographical References) ..... ۲۹۱

## پیش‌گفتار

سپهر گستردهٔ جامعه‌شناسی شناخت را طی درآمدی کوتاه به تمهید درخور فهم دانش‌آموختگان درآوردن، به ناچار، بیشتر این نتیجه را خواهد داد که از هر چمن‌گلی و از هر درسخنی ارائه شود و لذا خواننده را احتمالاً دچار سردرگمی سازد. درآمد حاضر نیز از ارتکاب به ایجاد این سردرگمی مصون نمانده است.

اما، قصد اساسی «درآمدی بر جامعه‌شناسی شناخت» حداقل این بوده است که ذهن علاقه‌مندان را با بخشی از موضوعها و مسائلی که در پهنهٔ جامعه‌شناسی شناخت وجود دارند آشنا سازد. ولی نحوهٔ طرح کلی مسائل و شرح بسیار فشردهٔ موضوعها بیان اکثر مطالب را تا آن حد فزّار ساخته است که در مواردی، طبعاً و جبراً، از شاخه‌ای به شاخه‌ای پریده‌ام و حتی، شکل گزارش‌گونهٔ بعضی از مطالب کتاب، گاه به نوعی تداعی آزاد فکری و توارد ذهنی بسیار زودگذری شبیه شده است. به‌عنوان مثال، مطالب مربوط به جامعه‌شناسی شناخت و روشنفکران و آرمان‌شناسی، به‌طور حتم می‌بایست به مراتب بیشتر از این تطویل داده می‌شد و تعمیق می‌یافت. هم‌چنین است راجع به موضوعهای دیگری که در این کتاب در مورد جامعه‌شناسی شناخت مطرح شده است. مع‌الوصف، چون در همهٔ این گزارش‌ها خط‌مشی اصلی، تشریح کلی‌ترین اصول بوده، این مشی



اساسی از دست نرفته است. به این لحاظ نیز هر گاه تجرید متصاعد موضوع‌ها طی تأملات و تفسیرهای لازمی به جزئیات متنازل و تفصیل پیچیدگی‌های آن‌ها ارجاع داده شوند، ابهام بسیاری از موضوع‌ها از بین خواهد رفت.

در بدو امر، موضوع‌های این کتاب، که برای آشنا ساختن دانشجویان رشته جامعه‌شناسی با تعدادی از مسائل اساسی جامعه‌شناسی نگاشته شده است، باید در کلاس‌های درس به شرح و تفسیر و تحلیل کاملی گذاشته شود و همراه رسالات و پژوهش‌های مختلف علاقه‌مندان و پرسش‌ها و کنکاش‌ها و چالش‌های فکری گوناگون در محیط دانشگاهی تا حد مطلوبی روشن گردد، که این کار نیز در زمان خود (یعنی بین سال‌های ۱۳۵۵ تا ۱۳۵۷) تا حدودی انجام شده است. حال، نگارنده برای جبران نقص‌هایی که بیان گردید و به دلیل میسر نبودن داد و ستدهای فکری کتبی و شفاهی معمول در محیط تدریس کوشیده است تا در جلد دوم این کتاب، که به سه دفتر تقسیم خواهد شد، همراه شرح جامعه‌شناسی‌های شناخت ماکس شلر، کارل مانهایم و کارل مارکس به تحلیل و تفسیر مفردات مختلف جامعه‌شناسی شناخت پردازد.

برای تنظیم مآخذ و مستندات در حیطه جامعه‌شناسی شناخت، نگارنده طی سه دهه تحقیق در این زمینه، مشخصات تعداد بسیار زیادی کتاب و رساله و مقاله و پژوهش را گرد آورده است که خود این مستندات، به طور حتم، بیش از دو مجلد خواهد شد. لذا در پایان این «درآمد» غیر از مستنداتی که در ملاحظات آمده‌اند، بخشی از مهم‌ترین مستندات و مآخذ تخصصی مربوط به قلمرو جامعه‌شناسی شناخت نیز، آن‌هم تنها به منزله‌ی مشتی نمونه خروار، یادداشت شده‌اند.

دیگر، و البته بیشتر به قصد بیان اعتذار به خاطر نابسامانی‌های موجود در این «درآمد» توجه خواننده محترم را به جلد دوم این کتاب، که به‌طور

مشخص قلمرو جامعه‌شناسی‌های شناخت شلتر و مانهایم و مارکس را به بررسی گذاشته است، معطوف می‌دارد.

شک نیست، پس از انتشار اول این «درآمد»، که به سال ۱۳۵۴ انجام گرفته است (و متأسفانه تاکنون همین یک انتشار از این تألیف موجود است)، تا زمان کنونی (یعنی ۱۳۸۳)، که بیست و نه سال از آن می‌گذرد، آثار کم‌وبیش متعددی راجع به جامعه‌شناسی شناخت، در سطح جهانی و میهنی (به صورت تراجم و تألیفات و به شکل کتب و مقالات) انتشار یافته‌اند، که در صورت انتشار «درآمد» دیگری باید تمام آنها ملحوظ و مراعات گردند! هر چند نگارنده در انتشار مجدد این درآمد در چند جای آن تصحیحات مختصری به عمل آورده است، ولی در هر حال به پیامدهای این نارسائی‌ها در اثر حاضر اعتراف می‌کند و پوزش می‌طلبد. ضمناً توجه خواننده را به مقدمه‌ی باز هم نارسا و نیز به متون شاید در خور توجه مجلد دوم این اثر جلب می‌نماید!

اما، توضیح و تذکر بسیار مهم‌تر دیگری، که نگارنده در این پیش‌گفتار خود را ملزم به بیان آن می‌بیند، شرح کلی فضای علمی است که این مجلد اول جامعه‌شناسی شناخت در آن فضا انتشار یافته است: در آن زمان، یعنی در دوران قبل از انقلاب جمهوری اخیر، انتشار چنین کتابی به طور حتم اقدامی مترقی محسوب می‌شده است؛ ولی به احتمال زیاد بسیاری از مطالب مربوط به محتوای این اثر، به‌زعم نگارنده — و هر چند ممکن است کسانی باشند، که هنوز آن‌ها را درخور ستایش بدانند — در برهه‌ی کنونی دیگر حاوی اظهارنظرهای پیشرفته‌ای به شمار نمی‌آیند. به‌خصوص آنچه درباره‌ی آراء شامخ مارکس بیان شده است.

به همین دلیل آنچه در این مجلد آمده است، در مجلد دوم مورد شدیدترین انتقادات روشنگر، ولی در هر حال منصفانه، قرار گرفته است. مع‌الوصف نگارنده در مطالب این مجلد به دلایل زیر تجدید نظر کلی

نکرده است:

نخست این‌که، صاحب این قلم پیروی از خط‌مشی کلی تعقیب مطالب را، که تبعیت از آن لازمه‌ی اظهارنظرهای نسبتاً درستی در جامعه‌شناسی شناخت است، کماکان - ولو با تمام اغتشاشاتی، که در آن دیده می‌شود - چندان نادرست تشخیص نداده است!

دوم این‌که، شاید مقایسه‌ی نحوه‌ی طرح موضوعات و انتقادات این دو مجلد اول و دوم با هم برای خواننده‌ی دانش‌آموخته و تا حدی آشنا به محتوای مطالب جامعه‌شناسی شناخت، این آموزندگی جامعه‌شناسانه‌ی شناخت را در برداشته باشد، که چگونه در دو گونه فضای فکری و علمی مختلف افکار معینی در معرض قضاوت‌های مختلفی قرار می‌گیرند و موضع‌گیری‌های پژوهشگران نسبت به آنها از هم متمایز می‌شوند!!

## مقدمه

کتاب بسیار فشرده و تلخیص شده حاضر، که به تبعیت از عنوان آن تنها «درآمدی بر جامعه‌شناسی شناخت»<sup>(۱)</sup> محسوب می‌شود، محصول چند سال تدریس درس «جامعه‌شناسی معارف انسانی» در دانشکده‌های شهید بهشتی (ملی سابق)، علوم اجتماعی دانشگاه تهران، علامه طباطبائی، تربیت مدرس و آزاد اسلامی است.

طی آن مدت، به مرور، اطلاعات، موضوع‌ها و مطالب گردآوری شده و نسبتاً پراکنده مربوط به درس مذکور، از راه پژوهش‌ها و بحث‌های مختلف، کم‌وبیش نظم و انسجامی یافتند و آنگاه پس از این قوام یافتن نسبی، به صورت کتاب فعلی (و آن هم نخست جلد اول آن) درآمدند.

اما موانع گوناگونی بر سر راه تنظیم این کتاب (و نیز جلد دوم آن) وجود داشت که من، با ایجاز تام، تنها به اهم آن‌ها اشاره می‌کنم:

۱. نخستین و بزرگ‌ترین اشکال به ماهیت و کیفیت خود دانش «جامعه‌شناسی شناخت» مربوط می‌شود، که راجع به آن در فصل بعد (یعنی فصل اول، طرح کلی موضوع‌ها...) به تفصیل گفت‌وگو شده است، لذا این‌جا با تفکیک چند موضوع از هم، فقط به رئوس مطالب می‌پردازیم:

الف. مسئله اول این است که چون «جامعه‌شناسی شناخت» از یک

سو با پهنه گسترده و جریان زمان‌دار اندیشه‌ای «معرفت‌شناسی فلسفی» (به هر سه معنای عام، خاص و خاص‌تر آن، یعنی: Epistemology, Gnosiology, Erkenntnistheorie) مرتبط است، و از سوی دیگر، به علت ویژگی دخالت و تأثیرگذاری دائمی فراگرد اندیشه در تمام اشتغال‌های دیگر انسانی، دانش مورد بحث ما با اکثر رشته‌های گوناگون جامعه‌شناسی (و خصوصاً با جامعه‌شناسی‌های دین، سیاست، تمدن، ادبیات و با قوم‌شناسی و نظریه‌های اجتماعی) نیز ارتباط دارد. به این علت‌ها پی‌جویی مسائل و موضوع‌های آن به آسانی میسر نیست و در بسیاری موارد، باید به علت پیچیدگی جریان‌های اجتماعی - معرفتی یا معرفتی - اجتماعی، ناچار داوری را متوقف ساخت و در انتظار روشن شدن نسبی موضوع مورد پژوهش ماند.

بنابراین، برای این که بتوانیم تا حدودی این اشکال را مرتفع سازم، به تبعیت از اصل بالستیک که در تاریخ افکار نیز کلاً مراعات گردیده است، نقطه دیدبانی را در حد امکان بالا برده‌ام تا افق دید گسترده‌تر و برد پرتاب فکر طولانی‌تر شود.

از این‌رو، دیدگاه (یا عقبه) اصلی معرفت‌شناختی جامعه‌شناسی شناخت مرا در این کتاب، کانتیانیسم (Kantianism) تشکیل می‌دهد و در نتیجه، یا تبعیت آگاهانه از پی‌آمدها و عواقب مستقیم و غیرمستقیم این نوع موضع‌گیری، که راجع به آن در فصل اول (و به ویژه، بخش ۳) صحبت خواهیم کرد، در تمام کتاب حالت نوسان بین کارل مارکس (K. Marx) و ماکس وبر (M. Weber) - و به همراه وبر در جامعه‌شناسی شناخت شلر (M. Scheler)، مانهایم (K. Mannheim) و گورویچ (G. Gurvitch) - را حفظ کرده‌ام.

ب. مسئله دوم به چگونگی پیدایش و نشو و نمای رشته «جامعه‌شناسی شناخت» مربوط می‌گردد که در این‌جا، ما با همان

ناراحتی‌ها و تلاطم‌های گوناگون دوران تولد و تکوین خود جامعه‌شناسی، که هنوز هم به سختی دامن‌گیر این دانش است، روبه‌رو هستیم.

در این باره بعداً مطالبی خواهم گفت، از این‌رو، این‌جا تنها به یک امر اشاره می‌کنم و آن این‌که هر چند سوی‌گیری قبلی کانتی، که از آن نام بردم، مرا در قلمرو «مفردات و مسائل نسبتاً مشخص» جامعه‌شناسی شناخت، عملاً بین ایده‌آلیسم و پراگماتیسم (یا بهتر بگویم، پوزیتیویسم) در نوسان نگاه می‌دارد، با صراحت اقرار می‌کنم که هر جا جبراً بر سر دور راهی انتخاب بین ایده‌آلیسم و پراگماتیسم (که عامیانه‌ترین نوع ماتریالیسم است) قرار گرفته‌ام، با پیروی از یک سلسله ملاحظات مهم تمدنی، «انسان‌شناختی»، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی، ترجیح داده‌ام بیشتر دچار بلندپروازی‌ها و ابهام‌های ایده‌آلیسم شوم تا در تنگنای موضع‌گیری پراگماتیسم بمانم؛ ولی این نوسان در مجلد دوم با گرایش کلی به سوی آراء مارکس حل و فصل گردیده است!

۲. هرگاه دو مسئله‌ای را که متذکر شدم، در شمار آن دسته از مسائل اصلی و درونی جامعه‌شناسی معرفتی بدانیم که قاعدتاً باید قبل از هر پژوهشی نخست آن‌ها را مطرح ساخت و حل کرد و سپس، به موضوع‌های دیگر پرداخت، مسئله‌سومی را که هم‌اکنون به آن می‌پردازیم، باید مورد تا حدی خاص دانست. زیرا شامل تمام آن اشکال‌های گوناگونی می‌گردد که طرح چنین کتاب و موضوعی در فضایی نظیر فضای فرهنگی میهن ما احتمالاً با آن مواجه خواهد شود و من در زیر، دو نوع از این گونه اشکال‌ها را مطرح می‌سازم:

الف. گره‌گاه مشکل مورد بحث ما را این مسئله تشکیل می‌دهد که اولاً، به علل پراکندگی‌های مختلف و بسیار دیرمان اجتماعی، اقتصادی و سیاسی در ایران (خصوصاً در دوران سیزده قرن فئودالیسم)، جریان‌های

اندیشه‌ای و افکار مردم کشور ما آن چنان اغتشاش و تضاریس و حتی بریدگی‌هایی یافته است که به زحمت می‌توان آن‌ها را به متن مناسبات اجتماعی مجاور یا زیربنایشان ارجاع داد.

در ثانی، متقابلاً به علت ادامه یافتن دوران طولانی تفکرات پراکنده عاطفی - عقلانی یا عرفانی - عقلانی در ایران، که این‌ها خود ترجمان التهاب‌ها و ابهام‌های گوناگونی است، «حرف بی‌شمار» (به قول مولانا) بی‌شمار گفته شده است، ولی «حرف بشمرده» و قابل شمارش و سنجش کم بوده است. بنابراین، به خاطر وجود این دو جریان تاریخی و مهم، ما دیگر در میان اندیشمندان کشورمان به ندرت با افکاری روبه‌رو می‌شویم که به‌طور مشخص لایه‌ها و رسوب‌های اجتماعی داشته باشند یا بتوان در آن‌ها با روشنی لازم شیارهای تغییرات و تحولات اجتماعی را مشاهده کرد، و آنچه در چند دهه اخیر به بیداری فکری در قلمرو تفکر سیاسی مربوط می‌شود نیز هنوز باید به منزله ورود مقدماتی به خودآگاهی تاریخی کلی ملی و «ایرانی» تلقی گردد! لذا در مجموع «تفکر ایرانی فرزند لحظه‌های تاریخی» بوده است (دکتر پیوندی)

در مقام مقایسه و برای روشن‌تر ساختن موضوع فوق، کافی است تذکر دهیم که اگر طی بررسی‌هایی در پهنه جامعه‌شناسی معارف (شناخت‌های) انسانی، افکار مارکس را حامل سلسله نیازها و انگیزه‌های پرولتاریایی (اروپای اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم) بدانیم، یا در جریان تفکرات جامعه‌شناسی ماکس وبر ریشه‌های تمایلات و اندیشه‌های لیبرالیستی اروپایی را بیابیم، یا حتی بتوانیم از تغییر و چرخشی (اندیشه‌ای) صحبت کنیم که بین افکار و آثار متعلق به زمان قبل و بعد از مهاجرت مانهایم (به انگلستان) دیده می‌شود، به احتمال خیلی زیاد، همه این نوع اظهارنظرهای ما برای خواننده یا شنونده دانش‌آموخته اروپا تا حد درخور توجهی محسوس و مفهوم خواهد بود، حال آن‌که در

وضع مورد بحث ما موضوع این گونه نیست.

البته موضوعی که مطرح شد، باید، پیش از هر قضاوتی، ابتدا به یاری «جامعه‌شناسی شناخت» با دقت توزین گردد و اساساً قبل از چنین سنجشی، هرگونه داوری در این باره نادرست خواهد بود.

ولی، در واقع، آنچه از تمام این بحث‌ها برای ما باقی می‌ماند و باید به آن توجه کرد، اشکالی است که بر اثر وضع فوق طبعاً دامن‌گیر چگونگی مطرح ساختن مسائل و موضوع‌های اجتماعی - معرفتی، (که من خود بارها در کلاس‌های درس با آن روبه‌رو شده‌ام) می‌گردد. مشکل اساسی این است که خواننده یا شنونده ایرانی این‌گونه مسائل و مطالب مربوط به جامعه‌شناسی شناخت، به دلایلی که آورده‌ام، نمی‌تواند با وضوح تام و به شکلی عمیق ارتباط بین جریان‌های گوناگون اجتماعی و فراگردهای شناختی (فراوندهای معرفتی) را ادراک کند یا حتی جدی بگیرد.

از خواننده اجازه می‌خواهم این‌جا وارد این بحث پیچیده اجتماعی - معرفتی نشوم که آیا وجود این دوگانگی بسیار کهن بین اندیشه و جامعه (یا بهتر بگوییم، دور ماندن زمان‌دار این دو از هم) در ایران ممکن است احتمالاً نزد اندیشمندان میهن ما و در افکار آن‌ها نقش نوعی پوشش حفاظتی را در برابر نفوذ جریان‌ها و تحولات گوناگون اجتماعی، اقتصادی و سیاسی ایفا کرده باشد (یا هنوز هم بکند) و بنابراین، امکان دارد آن را به رغم رأی پارسنز (T. Parsons)<sup>(۱)</sup> حتی مثبت هم تلقی کنیم. زیرا چنین اظهارنظری باید به‌طور حتم، پس از مطالعات و پژوهش‌های خرد و کلان (میکرو و ماکرویی) کافی ابراز شود.

اما، به هر تقدیر، اشکال مورد بحث ما کماکان در فضای تحقیقات اجتماعی معرفتی و برای استادان این رشته باقی خواهد ماند و شاید بهتر است حل قطعی و نهایی آن را اساساً به آینده و به رشد بیشتر و شکوفاتر مناسبات اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و تمدنی در میهن خود موکول سازیم.



اکنون پس از شرح اجمالی گره‌گاه اشکالی که مطرح کردم، لازم می‌بینم در تکمیل آن به عمر کوتاه‌مدت خود جامعه‌شناسی (در سطح و مقیاس بین‌المللی) و به حیات کوتاه‌تر آن در ایران نیز اشاره کنم و با احتیاط ذهن خواننده را به این موضوع معطوف سازم که با وجود گسترش سریع رشته‌های گوناگونی مانند قوم‌نگاری، جمعیت‌پژوهی، جامعه‌سنجی، آمار و غیره طی سال‌های اخیر در میهن ما، می‌توان منصفانه اعتراف کرد که «حافظه علمی جامعه‌شناختی» اکثر علاقه‌مندان به این دانش در ایران (از جمله خود نگارنده) هنوز به گستردگی و ژرفای زمینه ذهنی افرادی نظیر کنت (A. Comte) یا مونتسکیو (Ch. Montesquieu) یعنی پدران دانش جامعه‌شناسی، نیست، حال آن‌که «جامعه‌شناسی شناخت» در شمار آخرین فرزندان دانش جامعه‌شناسی و لذا تقریباً در پایان دوران کنونی آن قرار دارد.

اما، برای رفع این اشکال‌ها، به‌ویژه اشکال اول (۲-الف) چه باید کرد؟

از میان راه‌حل‌های گوناگونی که ممکن است پیشنهاد شوند یا به ذهن خواننده برسند، نگارنده به کار گرفتن «نظریه قرابت انتخابی» (یا تجاذب متقابل، یعنی Wahlverwandschaftsheorie) ماکس وبر را، و آن هم البته تنها به مثابه فرضیه پیش‌نویس کار یا نظریه راهنمای عمل، با شروطی و تا حدودی، اعمال‌پذیرتر و بنابراین، بارورتر می‌یابد. زیرا، از یک سو این نظریه می‌تواند همبودی متضاد و وحدت پرتلاطم جریان‌های اجتماعی - معرفتی یا معرفتی - اجتماعی را همواره به حساب آورد و بنابراین، بهتر از عهده تبیین کیفیت و کمیت این گونه فراگردها برآید و اما از سوی دیگر، نظریه وبر قادر است ضمناً دوگانگی بسیار زمان‌دار بین اندیشه و جامعه را در میهن ما - هرگاه بخواهیم ما نیز سرانجام زمانی به پژوهش جریان‌های اجتماعی - معرفتی یا معرفتی - اجتماعی در میهنمان مشغول شویم -

دقیق‌تر و موزون‌تر ارزیابی کند و این‌گونه پیوندهای پیچیده را روشن‌تر ترسیم کند.

۳. اشکال یا مسئله سوم مورد بحث ما که مستقیماً از دو مشکل اصلی فوق‌منتج می‌شود، ناشی از فقدان زمینه قبلی کافی، چه در مقیاس بین‌المللی و چه در سطح میهنی، برای تألیف کتابی مانند کتاب حاضر است، و این نقص هم مربوط به کمیت (تعداد کتب و مقالات) مسائل معرفتی - اجتماعی یا اجتماعی - معرفتی است و هم شامل ژرفای پژوهش‌ها و وضعت بحث‌های این مسائل می‌شود. در تشریح و تأیید مطلب فوق، بی‌آن‌که بخواهم سخن را به درازا کشانم، خواننده را متوجه این واقعیت می‌سازم که تعداد کتاب‌های «جامعه‌شناسی شناخت» یعنی کتبی که مستقیماً عنوان آن‌ها «جامعه‌شناسی شناخت» است و در آن‌ها باید مسائل و موضوع‌های این دانش، مانند کتاب‌های رشته‌های دیگر جامعه‌شناسی، به‌طور مشخص و به‌هم پیوسته‌ای تنظیم یافته باشند، در جهان از تعداد انگشتان دست تجاوز نمی‌کند.

مضافاً این‌که حتی در میان خود این کتب معدود نیز بین سبک فکر، نحوه تنظیم موضوع‌ها، نوع تبیین مسائل و دیدگاه‌های اصلی مؤلفان آن‌ها اختلاف‌هایی اساسی و کلی دیده می‌شود.<sup>(۳)</sup>

و اما آن‌چه به خزانه گرانبار از اندیشه‌های بزرگان این پهنه از جامعه‌شناسی (مانند آثار شتلمر، مانهایم، مارکس، وبر و گورویچ) مربوط می‌گردد، باید گفت، هنوز آن گنج مکتونی است که به تمام و کمال کشف نگردیده است و تنها این اواخر ما در فضای بین‌المللی دانش جامعه‌شناسی با کاوش‌هایی در این زمینه روبه‌رو شده‌ایم و در این مورد هم بی‌شک صبر بسیار بیاید تا سرانجام آن فرزندان اصیل «جامعه‌شناسی شناخت» تولید یابند که پس از رشد آن‌ها، بتوان به فرا رسیدن دوران بلوغ «جامعه‌شناسی شناخت» امیدوار بود.

در میهن ما نیز وضع جز آنچه در بالا مطرح ساختم، نیست و تعداد کتبی که تا حدی به این موضوع مربوط می‌شوند یا شماره مقالاتی که مستقیم و غیرمستقیم راجع به مسائل اجتماعی - معرفتی هستند بسیار کم است. (۴)

بنابراین، قبل از هر چیز، لازم است از هر گامی که در این راه ناهموار و پرفراز و نشیب در میهن ما برداشته می‌شود، ولو قدمی ناقص یا حتی اقدامی آمیخته به اشتباه، با گرمی استقبال کرد، زیرا این راهی است که در هر حال، و خصوصاً برای بازیابی، نگاه‌داری و بازسازی دائمی حافظه عمومی تمدنی و سیاسی ملت ایران باید پیموده شود و لذا بهتر آن‌که هم اکنون معاصران در کشاکش کاوش‌ها و گرماگرم پژوهش‌های خود، در جوار بررسی‌های درست خویش، از نادرست بودن این یا آن دیدگاه، این یا آن نظریه، این یا آن استنتاج نیز مطلع گردند و بدین طریق، آیندگان را از اشتباه‌هایی که روی خواهند داد مصون دارند، تا این‌که بن‌بست‌ها و بی‌راهه‌ها را پیش پای همکاران آینده هم چنان بر جای گذارند.

اما حال ممکن است خواننده سرانجام پرسد که برای رفع کمبودهای گفته شده، بالاخره چه تدابیری در کتاب حاضر اتخاذ شده است؟ در پاسخ به این پرسش توضیحات زیر را لازم می‌بینم:

در کتاب حاضر یک بار، آن هم به نحو نسبتاً زودگذری، از تعداد زیادی مقاله، پژوهش و یادداشت پراکنده یا تا حدی منظم اندیشمندان مسائل جامعه‌شناسی شناخت (به ویژه مربوط به خارج از ایران و البته در ایران نیز) بهره برده‌ام، که عناوین و مشخصات آن‌ها در قسمت یادداشت‌ها و فهرست منابع آمده است و بار دیگر، ولی این بار با تعمق بیشتری، از چهار کتابی که به آن‌ها اشاره می‌کنم، استفاده کرده‌ام:

الف: جامعه‌شناسی شناخت (Sociology of Knowledge) نوشته استاد ورنر

اشتارک (Werner Stark):

اشتارک در ۱۹۰۹ در آلمان به دنیا آمد و پس از اخذ درجهٔ دکترا و تدریس در دانشگاه پراگ در ۱۹۳۹، مانند کارل مانهایم، از آلمان به انگلستان مهاجرت کرد و هم اکنون نیز استاد جامعه‌شناسی و اقتصاد (یعنی دو رشته‌ای که قدیمی‌ترین و نزدیک‌ترین دوست هم در «علوم اجتماعی» هستند) در دانشگاه منچستر است.

کتاب اشتارک، به بهترین و زیباترین وجه، میراث گران بهای «جامعه‌شناسی شناخت» اروپا (و به ویژه آلمان) را در خود دارد و مزایای گوناگونی را نیز در بر دارد.

اشتارک نیز مانند مارکس و حتی تحت تأثیر او و لوکاج (G. Lukacs) ابتدا در کتاب خویش می‌کوشد رابطهٔ بین «زیربنای اجتماعی» و «روبنای اندیشه‌ای» و نحوهٔ کارکرد این رابطه را نشان دهد، ولی چون همواره جامعیت و کلیت جریان‌های اجتماعی - معرفتی را در نظر دارد، به زودی خود را از بند تفکرات ارگانولوژیک «زیربنا - روبنایی» آزاد می‌کند و به ابزار جامعه‌شناسی «نظریهٔ تجاذب متقابل» یا «کشش دوسویه» ماکس وبر متوسل می‌شود. به یاری این «نظریه» است که اشتارک می‌تواند به تقارب یا همگرایی گام به گام بین زیربنا و روبنا پی برد و ضمن پذیرش واقعیت انکارناپذیر مبانی تاریخی - اجتماعی جریان‌های اندیشه‌ای بشر، خلاقیت و آزادی نیروی تعقل انسانی را نیز تأیید کند.

البته اشتارک چون می‌داند که ممکن است نظریهٔ وبر آن شمول کافی و تحرک مناسب برای بررسی جریان‌های اجتماعی - معرفتی را نداشته باشد، نظریهٔ وبر را از دو سو با به کار گرفتن دو نگرش و روش زیر تکمیل می‌کند:

از یک سو، با رویکرد و روشی که در مکتب سوئد به صورت «بررسی‌های بعدی - قبلی» (یعنی: Ex-Post Und Ex-Ante-Betrachtung) معمول است و بر اساس آن، فرضیات جامعه‌شناختی، پس از اتکا به

آزمایش‌ها و پژوهش‌های قبلی و تصحیح دائمی آن‌ها ضمن کاوش‌های بعدی، به نظریه (Theory)‌هایی منجر می‌شوند که دعوی تملک بر حقیقت مطلق را ندارند و از این‌رو برای اصلاح و تکمیل دائمی همواره باز و پذیرا می‌مانند و از سوی دیگر، به یاری نگرش و روشی که گورویچ معمول داشته‌است و اشتراک نیز از آن پیروی می‌کند و به همین علت هم او «گرایش به همبستگی کارکردی متقابل» (Correlation Fonctionnel) را بین فرایندهای شناخت و جریان‌های اجتماعی می‌پذیرد. اشتراک در پژوهش جریان‌های اجتماعی - معرفتی خود روش جامعه‌شناختی خرد و کلان (یعنی Micro-Macro-Sociology) را توأمان به کار می‌برد.

اگر اشتراک تنها به همین تأملات و اقداماتی که بر شمردیم اکتفا کرده بود بی‌هیچ شک، کتاب او در شمار بهترین کتب مربوط به جامعه‌شناسی شناخت موجود در جهان محسوب می‌شد، ولی او در کتاب خود پا را از این راهنمایی‌ها فراتر نهاده‌است و برای این‌که برابر نسبیت‌گرایی پراگماتیسم ناشی از علوم تجربی و احکام تقدیری (داوری‌های ارزشی) زمان ما، که به عقیده او حتی دامن‌گیر اندیشه شفاف مانهایم نیز شده‌است، سدی ایجاد کند، دیدگاهی انسان‌شناختی برپا می‌دارد و از این دیدگاه است که او (آن‌هم در منتهای تواضع علمی) موفق به وضع مفاهیم و ساختن مقوله‌های جدید و بسیار مهمی در پهنه «جامعه‌شناسی شناخت» می‌شود.

این‌که آیا اشتراک در مورد مانهایم و پراگماتیست بودن او زیاده از حد تند رفته است یا حتی در «مثبت‌گرایی» کنت (بی‌آن‌که از آن مستقیم نام برد) بیش از اندازه بر عنصر «مثبت» تکیه می‌کند تا بر عوامل واقعی یا علمی در آن، یا این‌که چرا اساساً با وجود تأکید بر مطلق بودن واقعیت (در واپسین بررسی)، ولی نسبی بودن فعلی و موقتی آن و با وجود توجه تام به خلاق و نقاد نگاه داشتن تفکر انسانی، ضمن قبول اعتبار «مقولات قبلی

عقلی»، در تمام این سوگیری‌های فکری، از عقبه در حقیقت کانتیانیسی اندیشه‌های خود صریحاً نام نمی‌برد و... و نظایر این‌گونه سؤال‌ها را البته می‌توان مطرح کرد، ولی همه این‌ها هرگز چیزی از ارزش والای کتاب او نمی‌کاهد.

ب: کتاب دوم، مجموعه آثاری است که کارل مانهایم در طول زندگی خویش راجع به مسائل و موضوع‌های «جامعه‌شناسی شناخت» نوشته است، و ماس (H. Maus) و فورستنبرگ (F. Furstenberg) با گردآوری این آثار (چهارده اثر) بسیار مهم او، آن‌ها را در مجموعه‌ای تحت عنوان کارل مانهایم - جامعه‌شناسی شناخت نخست در ۱۹۶۴ و سپس در ۱۹۷۰ در آلمان منتشر ساختند.<sup>(۵)</sup> (رک. مجلد دوم، دفتر دوم).

استاد ولف (K. H. Wolff) نیز با درآمد عالمانه‌ای که بر این مجموعه آثار نگاشته است. تقریباً تمام خط سیر اصلی اندیشه‌ای مانهایم را در پهنه جامعه‌شناسی شناخت گام به گام تعقیب کرده و آن را با وضوح تام برای خواننده ترسیم ساخته است.

هر گاه اساس بنای اعتقادات و تحلیل‌های مانهایم را دو پایگاه اصلی «تفسیر جامعه‌شناختی» و «جامعه‌شناسی شناخت» او بدانیم، در این صورت، دو قطبی بودن (Polarity) تمام جریان‌های اجتماعی - شناختی یا شناختی - اجتماعی مورد بحث ما، که بنای آن دو پایگاه اساسی را تشکیل می‌دهند، عملاً ما را متوجه جریانی می‌سازد که بین دو مرکز ثقل مارکسیسم و ایده‌آلیسم یا از نظر نظام‌بندی (سیستم سازی). بین جامعه (Gesellschaft) و خرد (Geist) در طیش و حرکت است.

حال، من نیز از آهنگ این نبضان، همان‌طور که در آغاز این پیش‌گفتار بیان کردم، متأثر شده و پیروی کرده‌ام و بنابراین، مطرح ساختن دو پرمش بنیادی مانهایم را در پهنه «جامعه‌شناسی شناخت» به منزله مطرح ساختن آن چند سؤال (یا حتی مسئله) معدودی می‌دانم که کوشش دائمی در

طرح و حل آن‌ها، باید همواره همراه تمام پژوهش‌های «جامعه‌شناسی شناخت» زنده و فعال بماند؛ این دو پرسش عبارت‌اند از:  
 اولاً، با وجود پیوندهای گوناگونی که خرد انسانی را با جامعه‌خاستگاه آن مربوط می‌کند و آن را به این مشروط می‌سازد، چگونه می‌توان خلاقیت خرد را برابر نفوذ فشارهای اجتماعی پیوسته مصون نگاه داشت؟!

در ثانی، با وجود این‌که خرد انسانی ماهیتی «بعد از طبیعی» و «فوق اجتماعی» دارد چگونه می‌توان گسترش و ژرفا یافتن تدریجی خرد را در جامعه بشری طوری سنجید و تعیین کرد که اصالت جامعه همواره حفظ گردد و خلاقیت خرد به کلیت و تمامیت اجتماع لطمه‌ای وارد نسازد؟!  
 پ: کتاب سومی که مستقیماً از آن بهره برده‌ام. کتابی است که لوکمان (Th. Luckmann) و برگر (P.L. Berger) تحت عنوان ساخت اجتماعی واقعیت (*The Social Construction of Reality*) در ۱۹۶۶ در آمریکا منتشر ساختند. (۶)

لوکمان در ۱۹۲۷ در یوگسلاوی متولد شد و در وین تحصیل کرد و مدتی در دانشگاه هاروارد به تدریس پرداخت.  
 برگر در ۱۹۲۹ در وین به دنیا آمد و تحصیلات خود را در آمریکا به انجام رسانید و هم‌اکنون نیز استاد دانشگاه New Brunswick در نیوجرسی است.

این دو استاد معتقدند که چون «جامعه‌شناسی شناخت» در بیست سال نخست پیدایش آن در آلمان (به‌ویژه در آثار شتler و مانهایم)، از یک سو گرفتار «کلی‌گرایی» و «تاریخ‌گرایی» گردیده و از سوی دیگر، به تأملات له یا علیه مارکس دچار شده بود، تاکنون عملاً به بن‌بستی برخورد کرده است که تنها راه گریز از آن، دور ماندن از سوگیری‌های فلسفی و «آرمان شناختی» و بازگشت به سوی بررسی‌های «قوم شناختی»، و

«نمودشناختی» جریان‌های بلاواسطه و بسیار ساده ارتباطی شناخت است.

بر اساس همین فکر هم مؤلفان بنای تشریح‌های خود را درباره ساخت تجارب، رفتارها و شناخت‌های روزمره انسان‌ها بر طرح‌های نمودشناسی هوسرل (E. Husserl) و شوتز (A. Schutz) استوار ساخته‌اند که از آن می‌توان طبعاً به‌سوی جامعه‌شناسی ماکس وبر نیز درگشایی کرد. اما، نقطه شروعی را که دو مؤلف برای بررسی‌های خود برگزیده‌اند، نباید در خارج از جامعه‌شناسی، یعنی در پهنه‌های «زیست‌شناسی انسانی» و «انسان‌شناسی فلسفی» متکی به آن، که افکار اندیشمند آلمانی پلسنر (Plessner) در تکامل آن‌ها نقش به‌سزایی دارد، جست‌وجو کرد. به این ترتیب، لوکمان و برگر کوشیده‌اند بین «جامعه‌شناسی تفهیمی» (Verstehende Sociologie) ماکس وبر، نظریه (تئوری)‌های گلن (A. Gehlen) درباره نهادها، جامعه‌شناسی پوزیتیویستی دورکهایم و «روان‌شناسی اجتماعی» مید (G.H. Mead) توافق و وحدتی ایجاد کنند.

آن‌گاه، مؤلفان به یاری این نظام فکری نسبتاً واحد (هر چند التقاطی) توجه اصلی خود را به سوی کشف آن شناخت‌هایی معطوف داشته‌اند که آن‌ها را باید در شمار آن‌گونه معرفت‌های «پیش از نظریه‌ای» (Vortheoretische) دانست که قبل از هر اندیشه تئوریک (به معنی وسیع آن) در زندگانی روزمره برای انسان روی می‌دهند و احتمالاً از تکامل بعدی آن‌ها نیز شناخت‌های نسبتاً مجرد و مطلق و دانش‌ها و معارف دیگر بشری پدید می‌آیند.

بنابراین، هر گاه بخواهیم کتاب اشتارک را با کتاب لوکمان و برگر مقایسه کنیم، در بررسی و دیدی تندگذر، مشاهده می‌کنیم که کتاب اشتارک بیشتر افق‌گراست و ماکروبی طی طریق می‌کند و به اصطلاح، در آسمان جامعه‌شناسی شناخت به ستاره‌شناسی مشغول است، حال آن‌که



کتاب برگر و لوکمان را باید در قلمرو جامعه‌شناسی شناخت نوعی زمین‌شناسی یا خاک‌شناسی دانست که در آن بیشتر با ابزار میکروبی کندوکاو می‌شود.

اما، البته کتاب امتیازهای نسبتاً برجسته‌ای نیز دارد که از دو گونه آن باید به‌طور حتم نام برد.

نخست، باید توجه لوکمان و برگر را راجع به لزوم ایجاد سلسله پژوهش‌های بنیادی و مقدماتی درباره شناخت‌های پیش از نظریه‌ای، با وجود محدودیت‌های گفته شده و تنگی افق آن، گام مثبتی در پهنه «جامعه‌شناسی شناخت» دانست. زیرا بداهت این موضوع، به دلایل گوناگون جامعه‌شناختی که در این جا مجال بحث درباره آن‌ها نیست. دیگر مبرهن شده است که اولاً بخش وسیعی از شناخت‌های ما را همان آگاهی‌های ساده و روزمره تشکیل می‌دهند و در ثانی، به احتمال خیلی زیاد، این آگاهی‌ها ممکن است در پدید آمدن اندیشه‌های مجردتر، نظریه‌ها، جهان بینی‌ها، نظام‌های فکری بزرگ و حتی دانش‌های بشری نقش‌هایی جانبی ایفا کنند یا حداقل در این‌ها همواره عناصری از آن‌ها موجود و قابل رؤیت است.

به همین دلیل نیز من در کتاب حاضر اولاً هر جا در پی یافتن آن شناخت‌های اجتماعی - معرفتی برآمده‌ام که در اعمال متقابل و روابط داخلی انسان‌ها همواره هم معلول و هم عامل و هم وسیله ارتباط و همکاری هستند، از تفکرات نسبتاً دقیق و درست لوکمان و برگر تبعیت کرده‌ام؛ در ثانی، هنگام جست‌وجوی نحوه تبلور و تجسم این‌گونه شناخت‌ها، که غالباً از طریق نوعی ته‌نشینی و لایه‌گذاری و به صورت بعدی عادت شدن و خو کردن تدریجاً به سوی نهادی شدن (به هر دو معنی ساکن و متحرک آن) و سازمان یافتگی (Organisierung) باز به هر دو معنی ساکن و متحرک آن) روی می‌آورند، دو نحوه تحلیل و تفسیری را که

لوکمان و برگر، از منظر انسان‌شناسی و زیست‌شناسی خاص خود، به صورت دو رویکرد و رویداد توأمان «درونی - بیرونی - ساختن» (Externalisation - Internalisation) برای شناخت‌های مورد بحث ارائه می‌دهند، شایسته پیروی دانسته‌ام.

دوم آن‌که، روش نمودشناختی مؤلفان در طی تمام مباحث (خصوصاً میکروبی) کتاب و به‌ویژه آن‌جا که درک بلاواسطه پدیده‌های (نمودها یا فنومن‌های) اجتماعی - معرفتی در پیش است، بدون شک، در دخول به درون آن پدیده‌ها نیروی نفوذکنندگی درخور توجهی به اندیشه‌های آن‌ها بخشیده است.

اما، اگر استاد پلسنر در مقدمه خود بر کتاب مؤلفان ما این تذکر لوکمان و برگر را به خوانندگان اروپایی (و مقیم سرزمین هوسرل) دیگر غیر لازم و بی‌مورد می‌داند که بهتر است هنگام مطالعه بررسی‌های آن‌ها هیچ‌گاه اهمیت روش و پژوهش‌های نمودشناختی را ضمن بحث‌ها و تحقیقات موجود در کتاب از یاد نبرند، من این یادآوری را برای خواننده ایرانی هم‌وطن خود لازم می‌بینم، ولی به این تذکر، ملاحظات زیر را اضافه می‌کنم:

روش نمودشناختی هوسرل، که در بخش‌هایی از کتاب حاضر راجع به اهمیت اعمال آن در پهنه «جامعه‌شناسی شناخت» توضیح کوتاهی داده‌ام، به جامعه‌شناس این امکان را می‌دهد که بلاواسطه به موضوع نزدیک شود و پدیده مورد پژوهش خود را مستقیماً دریابد.

چنین دریافتی، که بیشتر به نوعی تفهیم و استنباط درونی از یک چیز نزدیک است تا به شناختی تحلیلی یافته و ادراکی تفسیر شده نسبت به موضوعی، ممکن است در وهله نخست، برای خواننده ایرانی چندان ملموس به نظر نیاید، ولی با اندک تأمل، شاید به احتمال زیاد بتوان در این مورد از عرفان کهن سال میهتمان یاری گرفت.<sup>(۷)</sup> زیرا، در این قلمرو پهناور

نیز ما کم‌وبیش با همان بینش‌های شهودی، حضور قلب‌های بی‌واسطه، معرفت‌های غیر عادت‌ی و جهش‌ها و پرش‌های جرقه‌وار فکری روبه‌رو می‌شویم که قادرند راه صد ساله اندیشه را یک شبه طی کنند و به‌درون پدیده‌ها و امور راه یابند.

ولی آنچه به نظر من، باعث شده است که این روش اندیشه‌ای عرفانی در میهن ما سرانجام منتهی به نوعی ادراک نمودشناختی عقلانی هوسرلی نشود، شاید وجود دو جریان خاص در عرفان ما باشد:

یکی آن‌که هنگام پدید آمدن شهود و اشراق نزد عرفای ما و درست در لحظه‌ای که تفکر شناسنده در جریان اندیشه‌ای با موضوع مورد شناخت یکی می‌شود و وحدت می‌پذیرد، بلافاصله از آن جدا می‌گردد و از این‌رو، چون زمان درنگ فکر در جریان ملتهب شناخت بسیار کم است، به علت این توقف ناکافی اندیشه، ادراک عقلی مستمری پدید نمی‌آید و به همین دلیل نیز فکر به سوی نظام‌بندی (سیستم‌سازی) و درک عقلانی منظم روی نمی‌آورد. حال آن‌که، تفکر شهودی هوسرل عقلانی است و اندیشه او هنگام درک بلاواسطه موضوع در جوار موضوع توقف می‌کند و بر اساس این درنگ است که اندیشه شهودی او استمرار و تمادی می‌یابد و به کشفی عقلانی و نظام‌یافته منتهی می‌شود.

البته شاید بتوان در بررسی ماکروبی مناسبات گسترده علت اصلی پراکندگی فکر و شهاب‌آسا بودن آن را در عرفان ایران همان آشفتگی‌های بیش از حد زمینه تاریخی اوضاع اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و تمدنی آن طی قرن‌های متمادی در میهن ما دانست که عملاً مانع ایجاد نظام‌های فکری مستحکم گردیده است.

و جریان دومی که به تصور من مانع پیدایش شهودی عقلانی (نمودشناختی) نزد اندیشمندان عارف ایران شده است، احتمالاً بستگی به نحوه هدف‌گرایی و قصدجویی تفکر عرفانی در میهن ما دارد. در عرفان

ما، شناسنده عارف می‌کوشد در شناسایی خود، خویشتن را در موضوع مورد شناخت خویش محو سازد و بقابلله را به سوی فنای فی‌الله بکشانند و از این رو، سرانجام این نوع شناخت عاطفی به سکر، صحو، بی‌خویشی، مدهوشی و بی‌هوشی می‌انجامد؛ ولی برعکس آن، نمودشناس طالب کشف درونی و بی‌واسطه، هنگام درک موضوع هرگز شناسنده را در این تجربه درونی زیست شده خود غرق و فدا نمی‌کند و لذا، به یاری این استقامت و ثبات فکری است که هوش او در منتهای وحدت نیز بیدار است و تمام جریان اندیشه را اداره و رهبری می‌کند.

به هر تقدیر، این توضیحات را برای آن ذکر کردم که هرگاه علاقه‌مندان به بررسی‌های جامعه‌شناسی شناخت در ایران خواستند به ابزار نمودشناسی متوسل شوند و در این باره به خزانه گران‌بار اندیشه‌های عرفانی میهنمان دست یازیدند و از نیروی کشف و شهود آن بهره بردند، همواره هنگام پژوهش‌های خود، جریان اندیشه را با دقت و شدت اداره کنند تا روند تحقیقاتشان دچار اغتشاش و ابهام نگردد.

کتاب چهارم، اصول اساسی جامعه‌شناسی شناخت (*Grundprinzipien der Wissenssoziologie*) نام دارد که یولیوس شاف (J. Schaaf) آن را در ۱۹۵۶ در آلمان منتشر ساخته است.

این کتاب، همان‌طور که از عنوان آن برمی‌آید، به شرح اصول اساسی جامعه‌شناسی شناخت پرداخته است که به قول استاد اشتارک تمام فشار و تکیه تشریح در آن بر کلمه «اساس» (Grund) قرار دارد.<sup>(۸)</sup>

استاد شاف در حقیقت کوشیده است «دانش اساسی» (*Grundwissenschaft*) رمکه (Rehmke) را به خدمت «جامعه‌شناسی شناخت» در آورد و به همین دلیل هم مقوله «رابطه» یا «نسبت» را ابتدایی‌ترین مقوله هستی اجتماعی می‌داند و بر اساس آن نیز به سوی ایجاد «وجودشناسی ارتباطات» گام برمی‌دارد.

«وجودشناسی ارتباطات»، به نظر شاف، آن پهنه و دانشی است که در آن باید استمرار (Kontinuität) و این همانی (هوهویه Identität) هر چیزی در زمان‌ها و مکان‌های گوناگون به مثابه شرط قبلی و بنیادی وجود و درک آن چیز تبیین و استوار گردد. مؤلف برای روشن ساختن این موضوع، مسئله «امرکلی» (Allgemeine) را پیش می‌کشد و آن را اساسی برای «هستی رابطه» (Sein der Beziehung) می‌داند، که به عقیده او در ژرفای ویژگی‌های مکانی و زمانی زودگذر و سطحی امور خاص بدون تغییر نهفته است.

آنگاه شاف از این «وجودشناسی ارتباطات» به طرف «وجودشناسی زمان» (Ontochrony) می‌رود و در این جا، از یک سو، تغییرات زمانی را تنها دامن‌گیر امور خاص و منفرد می‌داند، و از سوی دیگر، اعماق و ماهیت زمان را، به مثابه «مرجعیت مطلق» (Instantaneität) چیزی همانند «صیروت محض» (Reines Werden) هگلی یا «مده خالص» (Durée Pure) برگسنی (یا دیرندوزروان اکرانه، نزد زروانیستها) فرض می‌کند.

سرانجام، مؤلف با پیروی از نظریه‌های مذکور به ابراز این عقیده می‌رسد که «جامعه‌شناسی شناخت» را باید «بخش خاصی از نظریه عمومی مناسبات» دانست و در آن به جست‌وجوی «نسبت‌هایی اجتماعی» پرداخت که طبق آن‌ها «روابط فیما بین» یا «رابطه با دیگری» (Mit-Beziehung) پدید می‌آید.

در پایان این کتاب مورد بحث، شاف به تحلیل تمدن به‌عنوان «عقل عینی یا عینیت یافته» (Objektarer Geist) می‌پردازد و سپس به مسئله معرفت، انواع معارف و سنجیه اجتماعی حقیقت و ارزش آن می‌رسد و بالاخره، اثر خود را با شرحی راجع به مقولات (Kategorien) اساسی جامعه‌شناسی شناخت ختم می‌کند.

اگر خواننده تا حال به درستی متوجه محتوا و مفهوم مطالبی که ذکر

کرده‌ام نشده باشد، نباید بر خود چندان خرده گیرد، زیرا، کتاب اصول اساسی جامعه‌شناسی شناخت شاف را می‌توان، در حقیقت، مقدمه‌ای بر درآمدی به جامعه‌شناسی شناخت (یعنی، مقدمه‌ای بر مقدمه) دانست، یا به قول استاد اشتارک، آن را به منزله ورود مقدماتی به «جامعه‌شناسی شناخت» تلقی کرد.<sup>(۹)</sup>

مبنای تفکرات شاف را این اندیشه اساسی جامعه‌شناسی شناخت تشکیل می‌دهد که چون همواره بین سه پهنه وجود (هستی)، جامعه و فکر روابطی وجود دارد، شناخت «هستی این روابط» الزاماً ما را به درک «روابط بسیار قبلی‌تر موجود در خود هستی» می‌رساند و به همین علت هم سلسله بحث‌های وجودشناسی (Ontology) و وجودشناسی زمان (Ontochrony) لازم می‌آید.

اما طی این گونه بحث‌ها، به زودی این نکته آشکار می‌گردد که پژوهش‌های مقوله‌هایی مانند زمان و مکان یا اصولی نظیر این همانی (هوهویه) و این نه آنی (تناقض) موکول به شناخت بنیادی‌تر مقوله‌ای به عنوان «وجود رابطه» است. و در پی جویی «وجود رابطه» است که تمام جریان مرکب «هستی - جامعه - فکر» به شکل فراگردی اجتماعی - معرفتی نمودار می‌شود که تحت مناسبات معین اجتماعی، به روابط وجودی وابسته است.

حال با توجه به این کلیات می‌توان نتیجه گرفت که درک حضور و استمرار هر جریان اجتماعی - معرفتی بستگی به این دو امر خواهد داشت که اولاً آن جریان از نظر مرجع تاریخی معین آن، تا چه حد یکسان و با خود همانند مانده است، و در ثانی، تا چه اندازه آن جریان را شناسندگان وقایع اجتماعی - معرفتی نیز به همان صورتی که روی داده است، شناخته و پذیرفته‌اند.

با این توضیحات، شاید دیگر بتوانیم تصویر نسبتاً روشنی از قصد و

گرایش اصلی کتاب مورد بحث در ذهن خود ترسیم کنیم و البته خواننده نیز تاکنون متوجه شده است که اصول اساسی جامعه‌شناسی شناخت شفاف، مانند هر نوع اثر «معرفت شناختی» یا «وجود شناختی» نزدیک به آن، از کتبی است که هر جامعه‌شناس معارف انسانی باید زمانی آن را خوانده و فراگرفته باشد تا بتواند به یاری این رسوب دیرمان اندیشه‌ای و زمینه عمیق فکری، در هر تحقیقی که بعداً انجام می‌دهد، دقیقاً از پشتگاه بنیادی آن آگاه باشد.

۴. حال پس از طرح مشکلاتی که برشمردم و بعد از توضیحات لازمی که راجع به آن‌ها دادم، مایل‌م در این قسمت با اختصار به چند موضوع فنی (تکنیکی)، مربوط به طرز کار و نحوه نگارشم در کتاب اشاره‌ای کنم و باز این موضوع‌ها را نیز به چند دسته اصلی تقسیم می‌کنم و در زیر به شرح آن‌ها می‌پردازم:

الف. فضای عقلانی - عاطفی وسیعی که کتاب حاضر در گوشه‌ای از آن قرار دارد، همان فضای عقلانی - عاطفی اروپایی است که ابعاد آن را مونتسکیو، کنت (این دو به شرحی که خواهیم دید، هر دو از نخستین بنیان‌گذاران جامعه‌شناسی شناخت هستند)، دورکهایم و گورویچ در فرانسه، مارکس، ماکس وبر، شلر و مانهایم در آلمان (یعنی موطن اصلی جامعه‌شناسی شناخت) و چایلد (G. Childe) و اشتارک در انگلستان تعیین کرده‌اند.

ضمناً، بخش کوچکی از این فضا را، و آن هم بیشتر به شکل مجزا و حباب‌وار، می‌توان در اطراف اندیشه‌های مید و مرتن (Merton)، لوکمان، برگر و پارسنز در امریکا و لوکاج در مجارستان نیز مشاهده کرد.

البته این جا مجال پاسخ‌گویی به این پرسش اساسی نیست که چرا بر «اروپایی بودن» فضای تنفسی مذکور در بالا تکیه شده است یا، دقیق‌تر سؤال کنم، اساساً مبانی «جامعه‌شناختی - معرفت شناختی» پیدایش خود

جامعه‌شناسی شناخت» (یا حتی خود جامعه‌شناسی) کدام و چه است؟! ولی کافی است یک بار و آن هم به عنوان توضیحی بسیار کلی خواننده را متوجه این واقعیت سازم که در پیدایش و تکوین «جامعه‌شناسی شناخت» (و در مورد این رشته بیش از هر رشته دیگر جامعه‌شناسی) جریان‌ها و پدیده‌هایی مانند دو هزار و پانصد سال فلسفه یونان، حدود دو هزار سال فلسفه مسیحی، تعداد کثیری نظام‌های فلسفی و نظام‌های بزرگ‌تر جهان بینی، تمام التهاب‌های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و تمدنی (معرفتی) مانند رفرماسیون، رنسانس، انقلاب‌های بزرگ اجتماعی و بالاخره اشتغال‌های گوناگون و ژرف و گسترده ادبی و هنری در اروپا دست در کار بوده‌اند، و بنابراین بر «ارویایی بودن» چنین فضایی نمی‌توان تأکید نکرد.

ب. روشی که برای تشریح مطالب و پژوهش موضوع‌های کتاب حاضر پیش گرفته‌ام، تألیفی است از روش‌های گوناگونی که دانشمندان این رشته تاکنون از آن‌ها استفاده کرده‌اند و من نیز در این جا برحسب اولویت به کار بردن آن‌ها، به شرح زیر، گاه از این و گاه از آن روش بهره برده‌ام.

اولاً، در تحقیقات خرد و در مواردی که باید پدیده‌های اجتماعی - معرفتی را بلاواسطه لمس کرد، از روش نمودشناختی و هوسرلی لوکمان و بررگر پیروی کرده‌ام، ولی این پیروی هیچ‌گاه روش اساسی «جامعه‌شناسی شناخت» را، که به عقیده من کلاً ماکروبی است، تحت تأثیر قرار نداده است.

در ثانی، به یاری متعادل ساختن دائمی روش میکرو - ماکرو در صدد برآمده‌ام تا بین مفردات و جزئیات یک جریان گسترده و ژرف تاریخی با حرکت کلی و سوگیری اصلی آن جریان تا آن حد توازی و توازن ایجاد کنم که هر دوی آن‌ها با هم قابل ترجمه و تفسیر باشند و بنابراین خواننده بتواند جریان‌های اجتماعی - معرفتی را هم در پهلوی خود و از داخل، و



هم در افق دور دست خویش و از خارج مشاهده کند.

ثالثاً، چون به شرحی، که در بحث روش‌ها بعداً خواهد آمد، جریان‌ها، مسائل و موضوع‌های اجتماعی، معرفتی یا معرفتی-اجتماعی (به‌ویژه دومی) تحرک و پیچیدگی خاصی دارند و به همین علت، چندان محسوس و ملموس نیستند، از این‌رو برای اداره و رهبری تمام روش‌هایی که برشمردم، روش دیالکتیک و آن هم دیالکتیکی را که گورویچ و مارکس تنظیم کرده و به کار برده‌اند معمول داشته و کوشیده‌ام به یاری این «دیالکتیک» برخورد کلی بین «منطق» موجود در نظریه‌ها، ایسم‌ها و جهان بینی‌ها را از یک سو و «دیالکتیک» مخفی در بطن فعل و انفعال‌ها و جریان‌های واقعی پدید آورنده آن نظریه‌ها، ایسم‌ها و جهان‌بینی‌ها را از سوی دیگر، همواره در نظر گیرم و در تبیین «جریان‌های اجتماعی-معرفتی» وارد کنم.

پ. اصطلاحاتی که در کتاب حاضر به کار رفته و مترادف‌هایی که برای همانندهای خارجی آن‌ها وارد شده است، تمام به‌عنوان ادوات لازمی برای تعاطی فکر و به مثابه ابزار مورد احتیاجی در جریان انتقال اندیشه و ایجاد تفاهم تلقی گردیده‌اند و از این رو طبعاً وضعی بینابینی و موقتی دارند.

در انتخاب اصطلاحات، تا حد امکان، از تازه‌سازی و نوپردازی خودداری کرده‌ام و لذا، از معمول‌ترین اشکال آن‌ها، که این یا آن همکار تاکنون در پهنه جامعه‌شناسی مصطلح کرده‌اند و اکنون دیگر برای فهماندن مقصود مورد نظر کفایت می‌کنند، استفاده کرده‌ام. زیرا، معتقدم تا زمانی که مجمعی از همکاران رشته‌های گوناگون جامعه‌شناسی و آن هم در سطح وسیع میهنی، برای رسیدن به توافق صریح و کاملی در مورد به کار بردن یکسان (حداقل) مفاهیم اصلی جامعه‌شناسی پدید نیاید، اکثر مفهوم و اصطلاح‌سازی‌های جدید تنها باعث تشتت افکار و پراکندگی

افزون‌تر پژوهش‌ها خواهد شد.

و اما هنگام انتخاب مترادف‌های خارجی اصطلاحات فارسی جامعه‌شناسی، برای مفاهیمی که در مقیاس بین‌المللی نزد اکثر جامعه‌شناسان پذیرفته‌اند، مترادف‌های انگلیسی آن‌ها را آورده‌ام، ولی در استنادهای مستقیم به اظهارنظرهای اندیشمندان بزرگ جامعه‌شناسی یا نقل قول‌هایی از آثار آن‌ها، این‌گونه انتقال به زبان اصلی آن متفکران انجام گرفته است، تا در محتوا و شکل افکار آن‌ها خللی وارد نیاید.

با توجه به آنچه گفتم، در انتخاب زبان فارسی مناسب برای بحث‌های جامعه‌شناختی - معرفت‌شناختی در کتاب حاضر، نه به پارسی‌نویسی سره روی آورده‌ام و نه خواسته‌ام مصرا نه و تا حد امکان از لغات و کلمات عربی استفاده کنم، بلکه از روال زبانی و بیانی معمول و مرسوم در میهن خود پیروی کرده‌ام.

ت. تمام اشارات، یادداشت‌های جانبی، ملاحظات، توضیحات تکمیلی و مآخذ و جزئیات قابل بحث را به پایان کتاب و به بخش خاص خود آن‌ها ارجاع داده‌ام تا خواننده بتواند جریان آرام بحث‌ها را به راحتی تعقیب کند و ذهن او هنگام مطالعه مطالب اصلی، دچار توقف و تزلزل نگردد. البته، هر چند این بخش مربوط به ملاحظات، اشارات، توضیحات و غیره مانند حواشی آثار هگل نیست که به قول معروف، در برگیرنده اکثر مطالب مشخص، مرکب و واقعی باشد، و حال آن‌که متون اصلی آن حواشی تنها نقش تجربیات محض ذهنی را بازی می‌کنند، مایلم نظر خواننده را برای رجوع حتمی به این بخش جلب کنم، زیرا به علت کلی بودن موضوع‌های اساسی در متن این کتاب، به‌طور حتم توجه به بخش ملاحظات روشنگر زوایای تودرتوی تمام منزلگاه فعلی بحث‌های جامعه‌شناسی شناخت خواهد بود.

ث. در کتاب حاضر، که تنها مجلد اول کتاب دو جلدی جامعه‌شناسی

شناخت است، بیشتر به طرح کلیات پرداخته‌ام و در حقیقت، این‌جا به زمینه‌چینی‌هایی برای بررسی‌های مشخص‌تر جلد دوم مشغول شده‌ام. از این‌رو، بهتر است خواننده همواره این جنبه کلیت متصاعد و در نتیجه، پیچیدگی و تجرید متزاید مسائل و موضوع‌ها را در این جلد از یاد نبرد و ابهام ناشی از تقطیر مطالب آن را فراموش نکند.

طبیعی است که در جلد دوم خواهم کوشید به میزان درخور توجهی مسائل و موضوع‌های کتاب حاضر را به پهنه بحث‌های مشخص بکشانم و آن‌ها را تا حد زیادی متبلور و محسوس سازم.

۵. در پایان این پیش‌گفتار، لازم می‌بینم تمام توضیح‌های خود را با تذکر چند مطلب بسیار اصولی زیر، که وضع علمی و محتوای عاطفی کتاب را به بهترین وجه معرفی می‌کنند، پایان دهم و از خواننده برای تطویل (هر چند لازم) سخن‌پوزش بخواهم:

نخست آن‌که کتاب حاضر (و نیز مجلد دوم آن) را به استادم دیتر هنریش (D. Henrich) و به‌خصوص به استادم کارل لویث (K. Löwith) که اکنون دیگر در قید حیات نیست، تقدیم کرده‌ام، یعنی به استادی که انسان دوستی واقعی بود و هیچ‌گاه در چنگال ایسم‌ها گرفتار نشد و اندیشه او در ظرف اندیشه خاصی متحجر نگشت و تفکر خلاق و نقادش همواره فراسوی تمام گرایش‌ها و نظام‌های فکری بشری حرکت کرد.

در ثانی، مایلیم این‌جا وقت را مغتنم بشمارم و از آن تعداد (هر چند بسیار اندک) دانشجویانی که در سمینارها یا جلسات درس‌های «جامعه‌شناسی معارف انسانی» من، از طریق مطرح ساختن بحث‌های مختلف یا با ارائه رساله‌ها و ترجمه‌های گوناگون، عملاً به تحرک ذهنم و از این طریق نیز به پرورده شدن مطالب کتاب حاضر در حد خود یاری کرده‌اند، یاد می‌کنم و امیدوار باشیم که شاید بعضی از آن بعدها بتوانند این‌گونه جستارها را پی‌جویی کنند.

ثالثاً، تذکر این نکته را ضروری می‌بینم که آنچه در کتاب حاضر آمده است، در حقیقت، محصول اندیشه‌های بزرگان این رشته از جامعه‌شناسی است و من تنها به عنوان «می‌گو از ایشان‌ها» به زحمت «سایه خورشید سواران» را طلبیده‌ام و بنابراین، هر گاه خواننده در این یا آن قسمت از کتاب حاضر مطلب درخور توجهی می‌یابد، به‌طور حتم، ثمره افکار آن اندیشمندان بزرگ است، ولی اگر به نارسایی‌ها و کمبودهایی برخورد می‌کند، بی‌هیچ شکّی ناشی از ناتوانایی فکری خود من است. و بالاخره، در پایان این پیش‌گفتار ممکن است سرانجام خواننده این دو سؤال تعیین‌کننده را مطرح سازد، که: اولاً آیا نگارنده توانسته است مطالب و موضوع‌های کتاب را با اوضاع و مسائل مربوط به جریان اجتماعی - معرفتی در ایران وفق دهد و آن‌ها را کم و بیش در بستر این‌ها جاری سازد؟ و ثانیاً آیا اساساً نگارنده قادر بوده است به آن چنان پایگاه اندیشه‌ای دست یازد که ذهن او در تعیین روابط جامعه و معرفت از حلقه مسدود این رابطه‌رهایی یابد و به‌دوران حلقه معروف «معرفت شناختی» کاتتی برای همیشه پایان دهد!؟

در پاسخ‌گویی، ناچارم به این هر دو پرسش جواب منفی دهم. زیرا درباره سؤال نخست باید بگویم که این کار با توجه به گستردگی، ژرفا و تراکم شگفت‌انگیز عناصر و جریان‌های اجتماعی - معرفتی یا معرفتی - اجتماعی در پهنه وسیع و زمان دار فرهنگ میهن ما به آسانی و آن هم در مدتی کم و به همت یک نفر مقدور نیست. ولی، البته می‌توان این نقص را به مرور زمان جبران کرد و این کار هم تدریجاً انجام خواهد شد.

اما راجع به پرسش دوم، لازم می‌بینم در کمال تواضع اقرار کنم که برای یافتن منظری فراسوی خود جریان‌های اجتماعی - معرفتی یا معرفتی - اجتماعی (به‌ویژه اولی) یعنی برای دست یازیدن به آن چنان دیدگاهی که فوق تمام جریان‌های دیالکتیکی اجتماعی - معرفتی -

اجتماعی بشریت (و نیز در میهن ما) قرار گرفته باشد تا بتوان آن را کاملاً بی‌طرفانه و آزاد از هرگونه پیش‌داوری و مفهوم از پیش ساخته دانست، در خود نبوغ یا شایستگی علمی درخور این بلندپروازی فکری را نمی‌بینم!!

www.ketab.ir